زن تاریخی (شناخت زنان از تاریخیت خود)

۳۰سال حکومت خاتون بخارا

فائزه‌توکلی
کارشناس‌ارشدپژوهش‌های‌تاریخی علوم‌انسانی‌ومطالعات‌فرهنگی

پیشـــینه حاکمیت زنان در ســـطوح پادشـــاهی و فرمانروایـــی در ایران بـــه دوران پیش از اســـلام برمی‌گـــردد. پادشـــاهی زنانی چـــون پوراندخت و آذرمیدخت، دختران خســـرو پرویز ساسانی که بر اریکه تخت شاهی تکیه زدند، اگر چه مدت کوتاهی بود، اما نشـــانگر تســـامحی بود که در پذیرش زنان در عرصه‌های پادشـــاهی در ایران آن دوران وجود داشته است. پس از ورود اســـلام به ایران، در بخارا ملکه‌ای پادشاهی می‌کرد که در کتاب تاریخ بخارا از وی تحـــت عنـــوان «خاتونی»[1] ذکر شـــده که با اقتدار و شکوه مدت ۳۰سال فرمانروایی کرد.

«در ســـرزمین بخارا سلسـله فرمانروایان محلی به نـــام «بخار خـــدات»[2] حاکمیت داشـــتند که تا دوره اسلامی حاکمیت‌شـــان ادامه یافت.» (فرای، ۱۳۴۸). در پروســـه تطابق ایرانیان با آیین جدید، حکمرانـــان و فرمانروایـــان محلـــی مقاومت‌هایی می‌کردند امـــا خاتون بخـــارا از طریـــق مصالحه و سیاســـت تلطیف‌آمیـــز و دادن خراج توانســـت با تسامح و مدارا به حکمرانی ادامه دهد.

«نرشخی» می‌نویسد: ملکه به واسطه خردسال بودن فرزندش «طغشـــاده» نایب‌السلطنه شد زیرا همسرش «بندون» فرمانروای بخارا فوت کرده بود و ملکه ختک به نیابت به سلطنت می‌رسد. «ختک یا قبخ که تلفظ آن نامعلوم اســـت بـــه ملکه اطلاق می‌شد».

ملکه شخص بسیار مقتدری بود و درباری باشکوه داشت، چنانکه هر روز جوانان، کمربند زرین بسته و شمشیر حمایل کرده و ملک‌زادگان و دهقانان و غلامان و خواجه سرایان به خدمت وی می‌رسیدند، وقتـــی اعـــراب بـــه فرماندهـــی حاکم خراســـان «عبیدالله بن زیاد» در ســـال ۵۴ هق/۶۷۳م برای نخســـتین‌بار به بیرون دروازه‌های بخارا رســـیدند، خاتون پیکی به ســـمت تـــرکان فرســـتاد و از آنان کمک خواســـت و از طرفی پیکی نیـــز به عبیدالله بن زیاد فرستاد و هفت روز مهلت خواست و همراه پیک هدایای زیادی برای دشمن فرستاد که این از زیرکی سیاست ورزی زنانه او بود.

به دنبـــال جنگی که بیـــن ترکان و مســـلمانان درگرفت، مسلمانان کشتار زیادی از ترکان کردند و پیروز شـــدند و غنایم فراوان از ســـلاح، زر و برده به‌دست آوردند. نرشخی می‌نویسد: «یک پای موزه خاتون، باجورب گرفتنـــد و جورب و موزه از زر بود، مرصع به جواهر. چنانکـــه قیمت کردند، ۲۰۰هزار درهـــم. (نرشـــخی، ص ۴۵)

بانـــوی بخارایی با دیـــدن خرابی‌هایی که اعـــراب به‌وجود آورده بودنـــد کســـانی فرســـتاد و امـــان خواســـت و تن بـــه صلـــح داد. در شـــرح خرابی‌ها نرشخی می‌نویسد: «عبیـــدالله زیـــاد فرمود تـــا درختان می‌کننـــد و دیه‌ها را خراب می‌کردند و شهر را نیز خطر بود، خاتون کس فرستاد و امان خواست صلح افتاد برهزار بارهزار درم». (یعنـــی یک میلیون سکه نقره)

دوســـال بعـــد ســـعیدبن عثمـــان در ســـال (۵۶ هق/ ۶۷۵م) از جیحون گذشـــت و به بخارا آمد. بـــا ملاقات ملکه عاشق او شد زیرا خاتون زنی زیبا و با کمال بود اما عملکرد ســـعیدبن عثمـــان در بخـــارا در جریان اســـارت گرفتـــن جوانـــان بخارایـــی و انتقال آنـــان بـــه مدینـــه منجر بـــه قتل وی توســـط بـــردگان تحقیر شده گردید. چندســـال بعد در دوران خلافـــت یزیدبـــن معاویـــه، مســـلم‌بن زیـــاد امیر خراســـان شد و بـــه بخـــارا آمد، باز همیـــن خاتون برای جلوگیری از جنگ و خونریزی بـــا سیاســـت تلطیف آ میز خـــود راه صلـــح و گفـــت‌وگـــو را

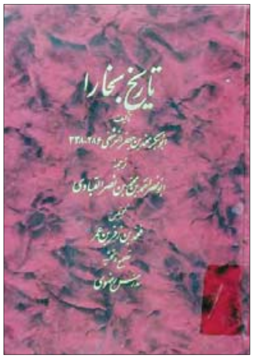

بازگذاشت. چنانکه نرشـــخی می‌نویسد: «... کس فرستاد و قید خواست و مســـلم با وی صلح کرد و مال عظیم بستد...»

خاتون بخارا در شـــرایطی که فرمانروایان عرب به‌طـــور متوالی بـــه بخارا آمـــد و شـــد می‌کردند همچنان مقاومت می‌کرد و با راهکار از تسلط آنان بر سرزمینش جلوگیری می‌کرد و کار بخارا بدانجا کشید که نرشخی می‌نویسد در هرسال ۲۰۰هزار درم خلیفه را دهند و ۱۰هزار درم امیر خراسان را و از خانه‌ها و ضیاع‌ها، یک نیمه بر مسلمانان دهند و علف ستوران عرب و هیزم. و آنچه خرج گردد...»

خاتون بخـــارا با تســـامح و گفت‌وگو ۳۰ســـال بـــر بخـــارا حکمرانـــی کـــرد. به‌رغـــم تمامـــی داســـتان‌پردازی‌های ناموســـی که جامعه مردانه به وی نســـبت داده بودند (وامبـــری، ۱۳۸۰، ص ۳۷). بـــا اقتدار تمام توانســـت در برابر دشـــمنان پایـــداری و مقاومت کنـــد. با درگذشـــت این بانو نخســـتین خاندان فرمانروای بخـــارا پایان یافت و فرمانروایی اسلامی برای کسانی که از این خاندان به جا مانده بودند، لقب امیر را نگاه داشت، بی‌آنکه نفوذ یا پادشاهی داشته باشند. بخارا در سال (۸۹ هق/۷۰۹ م) توســـط قتیبه‌ابن مســـلم به تصرف کامل درآمد.

پی نویس:

۱. خاتـــون واژه‌ای ترکـــی اســـت کـــه از ریشـــۀ «خت» گرفته شـــده که به معنـــای در آمیختن و در هم کوبیدن اســـت. به نوشته دیوان لغات الترک کاشـــغری، این کلمـــه ترکی جغتای و بـــه معنای «بانوی عالی نسب است».

۲. این واژه به نوشته اســـتاد مدرس رضوی، باید «خدا» باشـــد و حـــرف «ت» در آخـــر آن، اثر زبان عربی است.

منابع

۱- باســـتانی پاریزی، محمدابراهیم. گذر زن از گذار تاریخ، انتشارات کیانا، تهران ۱۳۸۲
۲- فرای، ریچارد. بخارا دســـتاورد قرون وسطی، ترجمه محمد محمودی، انتشـــارات ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۸.
۳- نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر، تاریخ بخارا، تصحیح مدرس رضوی، انتشـــارات کتابفروشـــی سنائی، تهران ۱۳۱۹.
۴- وامبری، آرمینیوس، تاریخ بخارا از کهن‌ترین روزگاران تاکنون، انتشارات سروش، تهران ۱۳۸۰.

جهان دوم

باید از سلفی گرفتن جست‌زد

دیگه وقتش اســـت. به‌نظرم باید از ســـلفی گرفتن جســـت زد. بازگشـــتی و تجدید دورانی شاید لازمه، تا که بـــه همون دوران برگردیم که ذله می‌شـــدیم تا عکاس تیلیک را بزند. همه صاف، لبخندهای تاریخی و دوران‌پسند، شـــیک. دماغ‌ها و خنده‌ها همه سرجا. چیزی کش نمیامد توی تصاویر و مجبور نبودی ثابت کنی که حتما موقعیت شاخی بوده که عکس گرفتی؛ «دور هم بودیم عکس برداشتیم از خودمون» سلفی‌ها توضیح میخوان. بی‌ریخت‌وقواره شدن را باید توضیح بدی. توضیح که ســـلفی با دیس کباب از این اســـت که کوبیده یا برگش خوب بود، کلپچش، دیزی‌اش، قلیونش، وای عجب دورهمی توپی و از اون سر میز تا این سر، کش بیای تا در خودگرفت، خودگرفت‌ترین تو باشی. چه اســـکاری، چه میراثی، چه کوفتی. یهو انگاری، همـــه علیه «عکاس» قیام کـــردن. اون آقا یا بانوی محترمی که تعیین می کرد «ســـیب» بگیم یا «هلو» جلوتر واســـتیم یا عقب‌تر، جمع‌تـــر یا بازتر، اون فلانـــی را که خوشـــش نمیامد اصلا تـــوی کادر نمی‌انداخت، یا با اون فلانی که مناســـبتی داشـــت می‌گفت، «بخند، چهره‌ات بهتر دربیاد.»

شـــاید راه‌حلیه بـــرای مرگ مولف. مـــرگ عکاس بی‌حضور. ســـلفی، راهی برای زنده نگه‌داشتن مولف شـــد. اما چه گل‌درشـــت. دیگه همه‌چی شد مولف. فرصت خواندن متن و عکس را گرفت. این قدری دماغ مولف، صورت کشیده‌مولف، پیشونی کمونی‌شده‌اش، توی کادر برجسته می‌شه که اون دور و بری‌ها انگاری قرار بوده در این میزانســـن بخندن تا کمی از زشتی محدب‌شدن دماغ مولف بکاهند. حضور مولف شلخته است. انگاری رمانی می‌خوانیم که نویسنده در صحنه حضور دارد و نقش کاراکترها را بلند داد می‌زند. طوری که همه صحنه صدای اوست. فکر کنید احمد محمود داره در مـــدار صفر درجه توی ســـلمونی داد می‌زنه، «باران چاهی دم کن»

خلاصه اومدیم انقلاب کنیم که مولف‌ها اونهایی که حذف میشدن تا خنده ما، حال خوش ما، یا غم و اندوه ما ثبت بشـــه، خودشـــون هم بیان توی قاب، اومدن، اما شدن همه قاب. بقیه چی؟ زینت المیزانسن کله و دماغ بیش از گرد شـــده مولف‌اند. یک حکمتی بود که قدیم‌هـــا میگفتن «کوزه‌گر از کوزه‌شکســـته آب می‌خوره» ما صدای اندوه و افسوس از متل شنیدیم. اما مثل این که قانون است. ناله و شکایت نیست. وقتی بنیان‌ساز و سازنده یک چیزی هستی این‌قدر قاب و تصویر را به خـــودت اختصاص نده. مولـــف! تا دیروز نبودی، حالا که قراره باشـــی، تواضعت را تنظیم کن، این قدر زیاد نباش. زیاد بودنت زشتت کرده. بعد مدام باید بیایی توضیح بدی که چی بود که «خود تحویل بازی» راه‌انداختی.

خلاصه مولف خودخواه عزیز کمی باز کنار بکش. بذار این بار هســـتی کمی هم به دوش ماها باشـــه. تا روزی دیگر معجزه فناوری و تبلت تورا پرت کنه وسط سفره‌ما...

از صفحه فیس بوک مهدی افشار

Mehdi Afshar
21 hrs
دیگه وقتش است، به نظرم باید از سلفی گرفتن جست زد.بازگشتی و تجدید دورانی شاید لازمه، تا که به همون دوران برگردیم که ذله میشدیم تا عکاس تیلیک را بزند.همه صاف،لبخند های تاریخی و دوران پسند، شیک، دماغ ها و خنده ها همه سرجا. چیزی کش نمیامد توی تصاویر و مجبور نبودی ثابت کنی که حتما موقعیت شاخی بوده که عکس گرفتی"دور هم بودیم عکس برداشتیم از خودمون" سلفی ها توضیح میخوان. بی ریخت و قواره شدن را باید توضیح بدی.توضیح که سلفی با دیس کباب از این است که کوبیده یا برگش خوب بود،کلپچش،دیزی اش ،قلیونش، وای عجب دورهمی توپی و از اون سر میز تا این سر، کش بیای تا در خود گرفت، خود گرفت ترین تو باشی،چه اسکاری،چه میراثی،چه کوفتی، یهو انگاری،همه علیه "عکاس" قیام کردن. اون آقا یا بانوی محترمی که تعیین میکرد "سیب" بگیم یا "هلو" جلوتر واستیم یا عقب تر،جمع تر یا بازتر، اون فلانی را که خوشش نمیامد اصلا توی کادر نمیداخت، یا با اون فلانی که مناسبتی داشت میگفت "بخند، چهره ات بهتر در بیاد"
شاید راه حلیه برای مرگ مولف، مرگ عکاس بی حضور،سلفی راهی برای زنده نگه داشتن مولف شد، اما چه گل درشت، دیگه همه چی شد مولف، فرصت خواندن

تجربه مدنی (تجربه‌های حرفه‌ای مدیران هلال احمر)

حواسمان به اعتماد مردم باشد

عبدالکریم‌شعبان‌زاده | مدیرعامل هلال‌احمر بوشهر

دولت‌ها از بدو شکل‌گیری تاکنون همواره سعی کرده‌اند از طریق بکارگیـــری ابزارهای متعدد به تعهدات خود که ناشـــی از پذیرش مسئولیت در قبال مردم اســـت، عمـــل کنند. مســـئولیت‌های متعددی بر گردن دولت‌ها که از طریق مشارکت مردم انتخاب شـــده‌اند، گذارده شده است و مردم ممالک مختلف انتظار دارند که این مســـئولیت‌ها از سوی دولتمردان به‌خوبی اجرا شود تا بتوانند در قبال اجرای آن زندگی شرافتمندانه‌ای را سپری کنند. گاهی دولت‌ها و حاکمان بر اثر سوءاستفاده از جایگاه خود رنجش خاطر شـــهروندان را فراهم کرده‌اند کـــه با واکنش‌هایـــی نیز روبه‌رو شـــده، واکنش‌هایـــی کـــه در برخی اوقات به ســـرنگونی دولت‌ها منجر شده و گاهی نیز سرکوب شده‌اند. در چنیـــن حالاتی بوده اســـت که بشـــر خارج از حیطـــه و مســـئولیت دولت‌هـــا به فکـــر به‌وجود آوردن ســـازمان‌هایی افتاده که بتواند بخشـــی از وظایف و مســـئولیت‌ها را از طریـــق مشـــارکت مدنی خود در دل این سازمان‌ها و از روی حس نوعدوستی در قبال اجتماع خود به انجام رساند و همین امر موجب شده سازمان‌های مردم‌نهـــاد در جهان شـــکل گرفته و خدمات موثری را به نیازمندان ارایه کند. ازجمله این ســـازمان‌های مردم‌نهاد جمعیت‌هـــای هلال‌احمر و صلیب‌سرخ است که به‌خوبی توانســـته از بدو شکل‌گیری تاکنون به مخاطبان خود در جهان ارایـــه خدمت مطلوب کند.

جمعیـــت هلال‌احمر جمهوری اســـلامی ایران نمونه بارزی از این ســـازمان‌های مردم‌نهاد است که همواره ســـعی کرده خدمات خود را براساس اصـــول هفتگانـــه نهضـــت و اهـــداف چهارگانـــه خود در قبـــال شـــهروندان به‌خوبی اجـــرا کند و رضایتمندی نسبی مردم را به‌خصوص در حوادث و ســـوانح به‌دســـت آورد که در نوع خود بی‌نظیر اســـت. استان بوشـــهر یکی از اســـتان‌های مهم و استراتژیک و حادثه‌خیز کشـــور است که حداقل طی ۳سال گذشـــته حوادث متعـــددی را به خود دیده که بخشـــی از آن حوادث طبیعی و بخشـــی نیز انسان‌ســـاز بوده‌اند، حوادثی مانند: سیل آذر ماه‌سال ۹۱ شهرستان دشتستان، زلزله فروردین ماه‌سال ۱۳۹۲ شهرستان دشـــتی بخش شنبه و طســـوج، زلزله آذر ماه ســـال ۱۳۹۲ شهرســـتان دشتســـتان و همچنیـــن زلزله دی‌ماه ســـال ۹۳ شهرستان دشتستان می‌توان اشـــاره کرد که در این حوادث ناگـــوار تعـــدادی بی‌خانمان و برخی نیز عزیـــزان خود را از دســـت داده‌انـــد. جمعیت هلال‌احمر اســـتان باتوجه‌به اصول و اهداف اشاره شـــده ســـعی کرده اســـت ضمن برقراری ارتباط دوسویه رضایت‌خاطر شـــهروندان آسیب‌دیده را فراهم آورد به‌طوری‌که کمترین گلایه و شکایاتی را درخصوص نحوه ارایـــه خدمات و نحوه برخورد داوطلبان علیـــه جمعیت هلال‌احمر مطرح کنند.

> **جمعیت هلال‌احمر جمهوری اسلامی ایران نمونه بارزی از این سازمان‌های مردم‌نهاد است که همواره سعی کرده خدمات خود را براساس اصول هفتگانه نهضت و اهداف چهارگانه خود در قبال شهروندان به‌خوبی اجرا کند و رضایتمندی نسبی مردم را به‌خصوص در حوادث و سوانح به‌دست آورد که در نوع خود بی‌نظیر است**

باتوجه‌به تجربیـــات این حقیر جمعیـــت هلال‌احمـــر نهـــاد مقدســـی اســـت که با زحمات خادمین خود توانســـته رسالت خود را در قبال مخاطبان خود اجرا کـــرده و این عمـــل باعث بالا رفتن میـــزان رضایتمندی مردم از نحـــوه ارایـــه خدمات جمعیـــت شـــده، به‌طوری‌که میـــزان اعتمـــاد ســـایر افـــراد جامعه و مســـئولان در تحویل کمک‌های بلاعوض به جمعیت را به‌طور قابـــل ملاحظه‌ای بالا برده است. در حوادث یاد شده اعتراضـــات متعددی از ســـوی آســـیب‌دیدگان ایـــن نواحی از نحوه ارایـــه خدمات از ســـوی دســـتگاه‌های مرتبط طرح که جمعیت هلال‌احمر را می‌توان جزو دستگاه‌هایی نام برد که هیچ‌گونه شـــکواییه‌ای علیه آن مطرح نشده اســـت. لذا برهمین اساس می‌بایست ضمن برنامه‌ریـــزی و گســـترش فرهنگ نوعدوســـتی تلاش کرد تا خدشـــه‌ای به اعتمـــاد به‌وجود آمده وارد نشـــده و مردم همواره جمعیت را امین خود به حســـاب آورند چرا کـــه این اعتمـــاد به راحتی بـــه وجود نیامـــده و ارزش زیادی بـــرای جمعیت هلال‌احمر محسوب می‌شود.

هر یکشنبه با منوچهر آشتیانی

بحثی پیرامون شکل‌گیری روشنفکری و الزامات آن (۲)

بسط مناسبات سرمایه‌داری و افول روشنفکری در ایران و جهان

طرح نو-فروغ فکری | روشـــنفکری به معنای غربی‌اش شاید همزمان با انقلاب مشروطه بود که به ایران آمد و به همین خاطر هم بسیاری در معنا و کارکردش تردید کردند. تا جایی که جلال آل‌احمد در مقدمه کتاب «در خدمت و خیانت روشـــنفکران» می‌نویســـد: «چه در حوزه مســـائل فرهنگی و علمی و چه در قلمرو مســـائل اجتماعی و سیاســـی، مـــا هرگز عادت به بی‌تکلیفی نداشـــتیم. اما من نمی‌دانم با این تعبیر روشـــنفکر چه باید کرد و بدتر از آن با خود او» شـــکل‌گیری روشـــنگری و تفکرات روشنگرانه در ایران اما به قرن ســـوم هجری بازمی‌گردد. تفکراتی که از این زمان آغاز و در زمان‌های دیگر به صورت جسته و گریخته نمود پیدا کرد و حالا هم به گمان برخی دوران افول خود را می‌گذراند. افولی که منوچهر آشـــتیانی آن را محصول بسط مناسبات سرمایه‌داری می‌داند. این هفته هم بحث با منوچهر آشتیانی را درباره روشنفکران و مسأله روشنفکری در ایران پی می‌گیریم.

• اجازه دهید به ایران و فضای روشنفکری در دوره‌های مختلف نگاهی داشـــته باشیم، در طـــول تاریخ از چـــه دوره‌هایـــی می‌توان نام بـــرد که روشـــنفکران یا به تعبیـــر عام‌تر روشن‌اندیشان، حضور گسترده‌ای داشتند و ازسویی توانسته‌انداثر گذار باشند؟

نخســـتین جنبش روشن‌اندیشـــی، در دوره سوم تا ششم هجری اســـت؛ تفکر انقلابی ابن‌سینایی، به دنبال جامعه عادله و فاضلـــه بودن فارابی، تفکر اخوان‌الصفا، اسماعیلیه و سایر تفکرات پیشرویی که نگاه روشنگرانه دارند. شـــعرای این دوره مانند حافظ، سعدی و مولوی نیز خود روشنفکرانی بودند که بدیل ندارند و اگر سخنانشان را بتوان به شکلی بارز مطرح کرد، خود می‌تواند عامل انقلاب شـــود. وقتی مولوی می‌گوید: «من ز قرآن مغز را برداشتم/ پوســـت را پیش خران بگذاشـــتم» یا وقتی حافظ می‌گویـــد: «پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت / آفرین بر نظر پاک خطاپوشش باد» به‌راحتی نباید از کنار این ابیات و معانی روشنگرانه آنها گذشت و البته خود آنها هم بعضا تاوان سختی برای روشنگری‌شان پرداختند. مولوی مجبور به مهاجرت به ترکیه شد. عین‌القضات را ســـوزاندند، ســـهروردی را کشتند، حلاج را به دار آویختند و... پیش از حمله اعراب نیز ما با دو نهضت روشنفکری بسیار بیدار کننده که اثر جهانی داشته، روبه‌روییم. نهضت مانویه و مزدکیه که مانویه اثر شگرفی بر مســـیحیت نیز برجا نهاد که این در زمان ساسانیان اســـت. این مسیر قطع می‌شود تا دوره صفویه. از میرفندرسکی تا میرداماد و ملاصدرا، باز هم با اندیشه‌های روشنگرانه مواجه می‌شـــویم. بار دیگر این تفکرات قطع می‌شـــوند تا زمان جنبش مشـــروطه که در حـــدود ۴۰، ۵۰ روشـــنفکر حضور دارنـــد که این‌بار هم ســـرکوب می‌شوند تا سال‌های منتهی به انقلاب که با قیام و شعور کامل روشنفکری مواجهیم و متاسفانه آن هم دوام نمی‌آورد.

• اما بسیاری، نخســـتین روشنفکر ایرانی را عباس‌میرزا می‌دانند! نظر تـــان در این‌باره چیســـت و آیا می تـــوان گفت که مناســـبات روشـــنفکری از زمان فتحعلی شاه به شکل تازه‌ای نمود پیدا می‌کند؟

همان‌طور که پیش از این نیز اشـــاره کردم، تمام کســـانی که در جامعـــه نگاه اجتماعـــی- تاریخی به اتفاقات پیرامون خود و از ســـویی نگاه مشـــدد به وقایـــع اطراف دارند و می‌اندیشـــند که چه چیز می‌داننـــد و چگونه می‌داننـــد، روشـــنفکرند. اما درخصوص عباس‌میرزا کمی وضع متفاوت است. برخی می‌گویند او کســـی است که متوجه اشتباه ایران در جنگ‌های ایران و روس شد و چون اولین کسی است که متوجه این اشـــتباه شده، بنابراین روشنفکر است. اما اینطور نیست چرا که روشنفکری این نیست. از قدیمی‌ترین ایام، انسان‌ها به صورت پراکسیس- تئوری وقتی اشـــتباهی می کردند - همان‌طور که پوپر هم می‌گوید- متوجه اشتباه خود می‌شدند و درصدد رفع آن برمی‌آمدند. عباس‌میرزا هم اگر این آگاهی ابتدایی خـــود را برمی‌گرداند به تدوین علمی و این که چه باید کرد که ملت و مردم ایران دچار چنین خسران‌هایی نشوند و نه شخص خودش، قدم در وادی روشنفکری گذاشته بود، حال آن که او چنین کاری نکرده است.

• به این ترتیب ما شاهد شکاف گسترده‌ای میان نسل‌های مختلف روشنفکران هستیم و این شکاف در زمان معاصر ملموس‌تر است. از زمان صفویه تا انقلاب مشـــروطه و حضور آخونـــدزاده، طالبـــوف و... زمـــان بســـیاری است...

بله. البته این افراد که از آنها نام بردید، توانستند کارهایی انجام دهند. آنها دارای این آگاهی بودند و انتقادات مشخصی دارند. اگر به روزنامه صوراسرافیل نگاهی بیندازیم، می‌بینیم که حرف‌های قابل تأمل و خوبی در آن وجود دارد. آنها تئوری انتقادی داشتند ولی تئوری انتقادی آنها بســـیار ضعیف بود و البته نباید آن را هم دســـت کم گرفت چـــرا که فعالیت آنها مانند کودکی اســـت که دارد به آهستگی گام برداشـــتن را آغاز می‌کند. نباید فراموش کنیم که ما پس از دوران مشـــروطیت هم نتوانســـتیم از آن کودکی خارج شویم و دردهای مادر میهن مان برای رشد ایرانی بالغ، همچنان ادامه دارد.

• اگر یکی از دســـتاوردهای روشنفکری و تجدد را عمومی شدن سیاســـت بدانیم، آیا می‌توان گفت ما در مقاطعـــی از تاریخ مانند انقلاب مشروطه، انقلاب ۵۷ و... شاهد ظهور روشنفکری قدرتمندی هستیم که مردم را به سیاست و سیاست را به مردم پیوند می‌دهد؟

بله همین طور است. کانت هم می گوید نمی‌تواند تنها عـــده‌ای از مردم روشـــنفکر باشـــند بلکه این روشن‌اندیشی باید توده‌ها را در بربگیرد. وقتی این اتفاق افتاد بســـیاری از موارد دیگر نیز امکان‌پذیر می‌شود. باید توده‌ها آگاه شوند که بتوان پیش رفت. مارکس هم در این خصوص جملـــه زیبایی دارد و می‌گوید: «ایده‌ها آنگاه جهانی می‌شوند که توده‌ها را در بربگیرند». در غیر این صـــورت تنها در ذهن روشنفکر باقی می‌مانند.

• امـــا نکتـــه دیگـــری کـــه درخصـــوص روشـــنفکری در دنیـــای حال حاضـــر وجود دارد، از بین رفتن قدرت آنهاست و این نکته که روشـــنفکران اثرگذاری گذشته را ندارند از ســـوی عده‌ای این اثـــر انـــدک را به دلیل گســـترش وســـایل ارتباط جمعی می‌دانند. نظر تان در این خصوص چیست؟

بحث گسترش تکنولوژی را هایدگر مطرح کرد و این بحث توسط عده‌ای دیگر از دانشمندان آلمانی هم بســـط داده شـــد و آنها گســـترش تکنولوژی، تخصص مآبی، علوم، صنعتی شـــدن و گســـترش تمدن مادی را عامل منکوب شـــدن و گوشه‌گیری روشنفکران دانســـتند. اما علت اصلی چیز دیگری اســـت چرا که تمامی این موارد هجمه‌ای به سمت روشنفکر نداشته‌اند بلکه حمله آنها به سمت جهل بوده اســـت. دلیل آنچه بی‌قدرتی روشـــنفکران در دنیای کنونی می‌دانند، بسیار ساده است و آن هم بسط کامل مناسبات مادی و اقتصادی سرمایه‌داری جهانی و از سوی دیگر اولویت داشتن قسمت مادی بر قسمت معنوی زیستن است. این امر موارد عینی فراوانی هم دارد. وقتی می‌بینیم یک فرد روشنفکر و متفکر درآمد ناچیـــزی دارد و در مقابل افرادی با مشاغل پایین درآمدهای بالا دارند، این خود عامل اصلی دوری از داشتن تفکرات روشنفکرانه است و این را هم باید درخواســـت سرمایه‌داری جست که می‌خواهد افراد را از چنین نگرشی جدا کند. در ایران خودمان اگر آمارگیری کنیم مشـــاغل مهندسی و دکتری بالاتر از فلسفه دانی، شاعری و... است. این امر در تمامی نقاط دنیا هم به همین شکل است. من سال‌ها در خارج از کشور شاهد این امر بودم. کالباس فروش خیابان ماصد برابر گادامر، استاد من زندگی مرفه‌تری داشت.

• به ایـــن ترتیب شـــما این را امـــری جدید ندانســـته و آن را خصلـــت روشـــنفکری می‌دانید؟

بله. آلفرد وبر، برادر ماکس وبر که استاد من نیز بود، درحدود ۷۰سال پیش این امر را پیش‌بینی کرده بود و پیش‌بینی‌اش هم این بود که وضع کلی جهان از هرسو به سمت تضییع تمدن معنوی و گسترش فرهنگ مادی است. درحال حاضر شما در ایران هم شاهد همین امر هستید و می‌بینید که آنچه مربوط به فرهنگ مادی است درحال گسترده شدن است و اهمیت بیشتری یافته تا بخش معنوی فرهنگ که وبر هم این را فاجعه می‌دانست. فاجعه‌ای که باعث می‌شود از انسانیت انسان‌ها کاسته شود و انسان‌ها به موجوداتی مجهز اما بی‌معنویت بدل شوند. بعدها مکتب فرانکفورت و بزرگان آن خواستند جامعه و روشـــنفکران را از این وضع آگاه کننـــد و از این‌رو «دیالکتیک روشـــنگری» را مطرح کردند و در آن تأکید کردند که روشنفکران باید متوجه وضعی که در آن قرار دارند، باشند.

• در پایـــان بفرماییـــد کـــه حـــال و روز و کنشگری روشنفکران کنونی جامعه ایران را چگونه می‌بینید؟

حضور روشنفکران و فعالیت‌شان ضعیف است. برای گســـترش فعالیت این قشـــر، در ابتـــدا باید مقدمات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی فراهم باشد. روشنفکری کاری شخصی نیســـت، بلکه بیش از هر چیز درگیر و دار مناســـبات اجتماعی قرار دارد. ماکس هورکهایمر در این خصوص حرف درستی دارد که به واقع نیز ثابت شـــده اســـت. او می‌گوید روشـــنفکر نباید فکر کند برای خـــود می‌تواند در گوشه‌ای از جامعه فضای روشـــنی ایجاد کند و به روشـــنگری بپردازد، اگر جامعه را درگیر نکند، به ســـرعت این فضا خفه می‌شـــود و او تنها در تصور خود روشنفکر اســـت. هرچند ما درحال حاضر هم افرادی را داریم که با شـــرایط دشوار فعلی وظیفه روشنگرانه خود را انجام می‌دهند اما شرایط جامعه آمادگی کافی را ندارد و اجازه مهیا شدن این شرایط را نمی‌دهند. در خارج از کشـــور هم پس از انقلاب فرانســـه که بورژوازی به اوج اقتدار دســـت یافت، بســـیاری از نیروهای روشنفکر جامعه از این بستر به وجود آمدند و این بورژوازی بود که روشنفکری را مطرح کرد اما بعدها که قـــدرت یافت، ارتجاعی شد. آرون، بزرگترین جامعه‌شناس صنعتی معاصر جهان، که مـــن زمانی خود دانشـــجوی او بودم در رساله معروفش می‌گوید که بورژوازی فرانسه، پس از انقلاب کبیر، بلافاصله متوجه شد که لوکوموتیو بزرگی رها شده که ممکن اســـت خود او را نیز زیر بگیرد و به همین دلیل هم فرمان ایست داد!